زهیر و دغدغه‌ی صمیمیتِ از دست‌رفته

باسمه تعالی

السَّلامُ عَلَیْکَ یا اَباعَبْدِاللَّهِ وَ عَلَی الاَْرْواحِ الَّتی حَلَّتْ بِفِناَّئِکَ

عَلَیْکَ مِنّی سَلامُ اللَّهِ اَبَداً ما بَقیتُ وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهارُ

از آن‌جایی که حضرت محمد غم ملتی را می‌خوردند که در زمان جاهلیت کینه و دشمنی سراسر وجودشان را فرا گرفته بود و این حالت در سراسر جهان حاکم بود و خداوند به حکم ربوبیت‌اش خواست بشریت را هدایت کند و رجوع به حقیقت را به جای دشمنی و کینه بنشاند تا انسان‌ها متوجه‌ی گوهر وجودی خود شوند و به همدیگر محبت بورزند؛ حضرت محمد را به پیامبری برگزید و با اسلام‌آوردنِ مردم جزیرة العرب صمیمیت و محبت سراسر وجود مردم را فرا گرفت ولی متأسفانه با رحلت رسول خدا آرام‌آرام آن صمیمت‌ها و ایثارها رفت و با حاکمیت بنی‌امیه کینه‌ها و دشمنی در جامعه‌ی اسلامی به اوج خود رسید. در این‌جا بود که اصحاب رسول خدا به‌خصوص اهل‌البیت آن حضرت به فکر چاره بودند که چگونه تاریخ اسلام را به بستر اصلی خود برگردانند. از جمله‌ی آن افرادِ دغدغه‌مند جناب زهیر بن قین بود که متوجه شد می‌توان از طریق راه امام حسین، دامن دینداری و مسلمانی را از آن همه جور و ظلم پاک نمود.

**زهیر بن قین:** شجاع مردی که در جنگ‌ها برای خود شاهکارها داشت. شریف و بزرگوار و مشفق بود و در راه برگشت از حج به سوی کوفه با امام حسین برخورد کرد و متوجه‌ی امری شد که تا آن زمان سختْ به دنبال آن بود، ولی تصور نمی‌کرد آن امر که راه نجات جهان اسلام بود در نزد امام حسین است.

«دَلْهَم»، همسر زهیر گفت: پس از دعوت امام از او خدمت حضرت رسید و با چهره‌ای روشن برگشت، به من گفت: تو طلاقی، خود را به قبیله‌ات برسان. و گفت: ما در غزوه‌ی بَلَتْجَر که پیروز شدیم، سلمان به ما گفت: این‌که از این پیروزی شاد هستید به‌جا است، ولی آن‌گاه که جوانان آل محمد را درک کردید به شادی سزاوارتر است که آن‌ها را یاری دهید. بنابراین من با شما وداع می‌کنم و به حسین می‌پیوندم.

زهیر در سخنوری و جنگاوری و صلح‌اندیشی و دلداری‌دادن و در سرلشگری و در ادب و حُسن منطق، سرآمد بود. زهیر در جواب امام در مقابل با لشگر حرّ که حضرت وضع را روشن کردند و خبر از جنگی دادند که در پیش است تا رأی همراهان را اندازه بگیرند که تا کجا همراهی خواهند کرد، عرض کرد: «وَاللّه لَوْ كَانَتِ الدُّنْيَا لَنَا بَاقِيَةً وَ كُنَّا فِيهَا مُخَلَّدِينَ لَآثَرْنَا النُّهُوضَ مَعَكَ عَلَى الْإِقَامَةِ فِيهَا» به خدا سوگند اگر ممکن بود دنیا برای ما باقی بماند و جدایی از چنین دنیایی فقط با یاری و مواسات شما رخ دهد، ما همراهی با شما را بر اقامت بر دنیا بر می‌گزینیم، پس امام دعایش کردند. زهیر در این سخن، عقده‌ی دل دیگر همراهان را گشود و در جواب امام که فرمودند: از عمر و از پیمانه‌ی آن چیزی باقی نمانده و از زندگی اندکی و آن‌هم زهرآگین؛ در جواب گفت: تو ارزش آن را داری که اگر دنیا برای ما جاودانه بود، برای همراهی با تو از آن بگذریم. زیرا متوجه شده بود از طریق امام حسین چه چیزی در حال رقم‌خوردن است و لذا آخرین درجه‌ی دلدادگی را اظهار می‌دارد.

در راستای برگرداندن محبتِ فراموش‌شده به امت پیامبر، عصر تاسوعا صحبتی بین زهیر و لشگر عمر سعد رد و بدل شد، آن‌ها را نصیحت کرد که: مبادا از آنان باشید که برکشتن نفوس پاک شرکت کنید. عزره از لشگریان عمر سعد گفت: ای زهیر! تو از شیعیان این خانواده نبودی. زهیر گفت: اکنون از ایشانم، من هرگز به حسین نامه ننوشته‌ام و به یاری‌کردنش وعده نداده‌ام ولی وقتی دیدمش به واسطه‌ی او به یاد پیغمبر خدا افتادم و آن منزلتی که در نزد پیامبر دارد را به یاد آوردم و فهمیدم که از حزب شما چه بر سرش خواهد آمد، تصمیم گرفته‌ام یاری‌اش کنم و در حزبش داخل شوم «إن‏ أجْعَلَ‏ نفسي‏ دون‏ نفسِه‏، حفظاً لما ضَيَّعتُم من حقّ اللّه و حقّ رسوله عليه السّلام» و این‌که جانم را فدایش می‌کنم تا حقوق خدا و رسولش را که شما ضایع کردید حفظ کنم. با این جملات نشان داد چگونه نظر به افق‌های دور حضور اسلام از طریق فرهنگ حسینی دارد و می‌خواهد حقیقتی که ضایع شده است را بازگرداند و حفظ کند.

در شب عاشورا که حضرت خواستند تکلیف را از دوش همراهان بردارند باز زهیر پس از عباس از خانواده‌ی حضرت و پس از مسلم بن عوسجه عرض کرد: «وَ اللَّهِ لَوَدِدْتُ‏ أَنِّي‏ قُتِلْتُ‏ ثُمَّ نُشِرْتُ ثُمَّ قُتِلْتُ حَتَّى أُقْتَلَ هَكَذَا أَلْفَ مَرَّةٍ وَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَدْفَعُ بِذَلِكَ الْقَتْلَ عَنْ نَفْسِكَ وَ عَنْ أَنْفُسِ هَؤُلَاءِ الْفِتْيَانِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ» ( ارشاد، ج 2، ص 92) سوگند به خدا دوست مي‌داشتم كشته شوم و دوباره زنده گردم و به همين كيفيت هزار مرتبه كشته شوم و زنده گردم و خداى متعال از طریق من تو و جوانان اهل بيتت را از آسيب دشمنان نگه‏دارى فرمايد. زیرا می‌داند امام حسین و جوانان اهل بیت، مظهر فرهنگ حقیقی اسلام‌اند. انصافاً به این موقع‌شناسی باید تبریک گفت. در زیارت ناحیه در سلام بر زهیر هست که: «السَّلامُ عَلی زُهَیْرِ بْنِ الْقَیْنِ الْبَجَلِیِّ، الْقائِلِ لِلْحُسَیْنِ وَقَدْ اذنَ لَهُ فِی الانْصِرافِ: لا وَاللَّهِ لا یَکُونُ ذلِکَ ابَداً، اتْرُکُ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ اسیراً فِی یَد الَاعْداءِ وَانْجُو! لا ارانِیَ اللَّهُ ذلِکَ الْیَوْمَ؛» سلام بر زهیر بن قین بَجَلیّ، کسی که وقتی حسین به او اجازه بازگشت داد، به حضرت عرض کرد: به خدا سوگند، نه! هرگز چنین نخواهد شد. آیا فرزند رسول خدا را اسیر دست دشمنان رها کنم و خود را نجات دهم؟ خدا آن روز را نیاورد.

زهیر در صبح عاشورا با خطبه آغاز کرد و نشان داد چه اندازه محبت‌ورزیدن حتی به کسانی که فقط ظاهر مسلمانی را به دوش می‌کشند و به جنگ فرزند رسول خدا آمده‌اند، مهم است. خطاب به لشگر عمر سعد گفت: «بر هر مسلمانی واجب است که برادر مسلمان خود را نصیحت کند. ما تا کنون برادریم، بر یک دین هستیم، مادامی که بین ما و شما شمشیر نیامده بر یک آیین هستیم، خداوند ما و شما را به ذرّیه‌ی پیامبرش در معرض آزمایش در آورده، ما شما را دعوت می‌کنیم به یاری ذرّیه‌ی پیامبر و واگذاشتن این یاغی طاغی، عبیدالله بن زیاد.»

لشگر عمر سعد بر او دشنام دادند و گفتند یا ما شما را می‌کشیم یا به پیش امیر می‌فرستیم. زهیر در جواب گفت: «ای بندگان خدا! اولاد فاطمه به مودت و یاری از فرزند سُمیه سزاوارترند، اگر یاری‌شان نمی‌کنید راه باز کنید و کار را به خودشان واگذارید». شمر تیری رها کرد و گفت: ساکت شو، خدا نَفَس‌ات را بگیرد، ما را با پرگویی خود خسته کردی. زهیر خطاب به شمر گفت: من با تو گفتگویی ندارم، تو بیش از یک حیوان زبان‌بسته‌ای نیستی، به خدا سوگند گمان نمی‌کنم از کتاب خدا دو آیه را درست بدانی. شمر - در اوج نزدیک‌بینی- گفت: خداوند تو را و صاحب‌ات را بعد از یک‌ساعت خواهد کشت. زهیر گفت: آیا مرا از مرگ می‌ترسانی؟ به خدایم سوگند، مردن به همراه او گواراتر از زندگی جاوید با شما است. سپس روی به مردم کرد و گفت: ای مردم! این دیوانه شما را از دین‌تان فریب ندهد، والله به شفاعت محمد نخواهند رسید آن مردمی که خون ذرّیه‌اش را بریزند. امام او را صدا زدند و فرمودند: سخن تو کم نداشت، تو مانند مؤمن آل فرعون به این قوم نصیحت کردی. ( تاریخ طبری، ج 4، ص 324 )

زهیر می‌داند مقصد اصلی نهضت اباعبدالله برگرداندن جهان اسلام به اندیشه و گفتگو و محبت است و در این راستا وظیفه‌ی خود را به نحو اَحسن انجام داد. ملاحظه کنید که چگونه فرهنگ امام حسین در راستای برگرداندن محبتِ از دست‌رفته در امت اسلام در کلمات زهیر نیز به میان می‌آید و این نشان می‌دهد که تمام اصحاب اباعبداللّه متوجه‌ی مقصد اصلی آن نهضت بوده‌اند حتی زهیر بن قین که تا دیروز در این اردوگاه قرار نداشت ولی چون دغدغه‌ی محبتِ از دست‌رفته را در خود احساس می‌کرد با تمام وجود خود را در اردوگاه حضرت سیدالشهداء وارد کرد.

در هنگام نبرد این‌طور رجز می‌خواند: منم زهیر و منم پسر قین، با شمشیر، شما را از حسین بر کنار می‌کنم. پس از مبارزه‌ای سخت، به سوی امام جهت عرض فدویت و ابراز احساساتِ مجدد بازگشت و گفت: جان من فدای تو ای هدایت‌کننده‌ و مهدیِ من، امروز است روزی که با جدّت پیامبر را ملاقات می‌کنم، با حسن مجتبی و با علی مرتضی و با جعفر طیّار آن شهید زنده و پای‌بند به دین الهی. ( المناقب، ابن شهر آشوب، ج 4، ص 102) جنگ کرد و شهید شد و امام بالای سرش آمدند و فرمودند: خدا تو را از ما دور نکند. زهیر چون زمان‌شناس بود و می‌دانست اگر در تاریخی که با حسین شروع می‌شود قرار گیرد تمام وجودش را حقیقت دورانش که تجلی اراده‌ی الهی در آن دوران است، فرا می‌گیرد؛ به امام پیوست چرا که مردان بزرگ اگر موقع‌شناس شدند، تا دنیا دنیا است در هر رخدادِ حقی حاضر خواهند شد و نه‌تنها به حیاتی خاص نایل می‌شوند بلکه به بقیه نیز حیات می‌بخشند. تاریخ تشیع برای همیشه در خود زهیری ایستاده دارد که بشریت را دعوت می‌کند تا در رویارویی با حقیقت هرگز به روزمرّه‌گی‌ها تن ندهند وگرنه از سعادت اصلی عقب می‌افتند.

زهیر در خیال هر صاحب‌دلی صورت نورانیِ رشادت و وفاداری نسبت به حقیقت است که مرور زمان از درخشش آن نمی‌کاهد زیرا او در وفاداری به حقیقت که در زمان او راهی بود که امام حسین در مقابل انسان‌های آن زمان گشودند، کوتاهی نکرد و از انبوه و کثرت دشمن ترسی به خود راه نداد، او با بصیرت و ایمانی که داشت یک‌تنه از همه‌ی دشمنان اسلام بیشتر است و لذا وقتی امام به او خبر شهادت دادند و خواستند به او بگویند: با آن‌که تا این اندازه مرا به ظاهر از میان برمی‌دارند، من بر این راه می‌مانم. زهیر با آگاهی کامل پای در این راه گذاشت و با همین آگاهی آن سخنان را گفت تا در ادامه‌ی تاریخ اسلام ، با امام حسین همراهی کند و نه با لشگر عمر سعد.

او در بین‌الطلوعین بین تاریخ ظلمانی اموی و تاریخ صبح‌دمان علوی بیدار ماند تا از رزقی که خداوند نصیب بیداران می‌کند، محروم نماند. مثل بین‌الطلوعینی که ما در آن قرار داریم، بین ظلمات دنیاییِ سکولار استکبار و طلوع تاریخ قدسی انقلاب اسلامی.

2- اگر اسلام نبود تا پشتیبان اعمال حضرت سیدالشهداء باشد، هرگز حضرت سیدالشهداء و اصحاب آن حضرت این‌چنین زیبا به ظهور نمی‌آمدند و اگر اسلام نبود تا متحجرین و ظاهربینان به پشتیبانیِ برداشت‌های غلط خود، اقدام به شهادت اصحاب کربلا بکنند، چنین صحنه‌ زشتی به ظهور نمی‌آمد. آری! هر دو جناح به پشتیبانی اسلام دست به عمل زدند، ولی یک جناح برای شکوفایی خود و به ظهورآوردن کمالاتی که به دنبال آن بودند و دیگر جناح برای هرچه بیشتر کینه‌ورزی و تنگ‌نظری.

اگر خداوند فرمود: «ذلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ فيهِ هُدىً لِلْمُتَّقينَ»، خواست بفرماید اگر کسی خواست مرزهای تقوا را به بهترین شکل بپیماید با قدم‌گذاشتن در راهی که کتاب خدا در مقابل او می‌گذارد به بهترین شکل به مقصد خود می‌رسد. ولی اگر کسی بنا نداشت از کینه‌ورزی و تحقیر بقیه خود را آزاد کند از طریق دین خدا و کتاب خدا به بدترین شکل به این عمل دست می‌زند. به همین جهت در قرآن داریم: «وَ لا يَزيدُ الظَّالِمينَ إِلاَّ خَساراً»[[1]](#footnote-1) یعنی: «چو دزدی با چراغ آید/ گزیده‌تر برد کالا». و کربلا آینه‌ی این دو نوع انسان است. انسان‌هایی که به اسم اسلام از جفا و ستم و خشم و خشونت و آتش و تازیانه، هرچه در توان داشتند دریغ نکردند و انسان‌هایی که در صفا و صمیمت و عشق به انسانیت انسان ها هیچ کم نگذاشتند. کربلا نشان داد اگر انسان بخواهد با حقیقت ارتباط داشته باشد، اسلام بهترین راه است و این را امام و اصحاب‌شان به نمایش گذاشتند و نیز کربلا این را هم نشان داد که اگر انسان بخواهد خودخواهی را به اوج خود برساند در زیر پوشش اسلام به خوبی می‌تواند این کار را انجام دهد ولی به وسیله‌ی همان اسلام بالاخره رسوا می‌شود.

1. - در همین راستا در قرآن داریم « أَ فَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ فَهُوَ عَلى‏ نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولئِكَ في‏ ضَلالٍ مُبينٍ ( زمر/22)» [↑](#footnote-ref-1)